

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم

راجع به سوالاتی که مخدرات مرقوم فرموده بودند من وقتی که مطالعه می کردم مطالب بسیار عالی و سوالهای بسیار مفید در آنها دیده می شد متأسفانه امروز وقتی که از قم آمدیم به سوی تهران من این سوالها را فراموش کردم با این که کنار گذاشته بودم که بیاورم ولی به دو سه تای از آنها که در بسیاری از نوشته ها این سوالها وجود داشت اشاره می کنم خیال می کنم فرصت بیشتری نداشته باشم. یکی از سوالهایی که بسیار تکرار شده و می توان گفت سؤال بسیار به جا و همگی ما است. یکی مربوط به حقیقت امام زمان علیه السلام در عالم تربیت و نظام تربیتی و تکاملی انسان و نقش آن حضرت در این مسأله بود که در چند جا این نکته به چشم می خورد و مسأله انتظار ظهور و انتظار فرج آن حضرت چه تأثیری در روند تکاملی انسان می تواند داشته باشد؟

مطلب دوم که باز سوال مکرر بود کیفیت مراقبه و این که چرا گاهی حالت سستی و تکالب برای انسان پیدا می شود و چه کنیم که این حال را نداشته باشیم؟

و سوال سوم که باز به طور تکراری در میان این مکتوبات وجود داشت کیفیت تسریع در سیر و سرعت بخشیدن به حرکت سلوکی و رسیدن به مرتبه تجرد بود البته سوالهای بسیار کلی بود که عرض کردم فراموش شد إن شاء الله اگر خداوند توفیق بدهد شاید در مجلس آتی به آنها پردازیم.

و اما راجع به سوال اول که شناخت امام علیه السلام و علت وجودی آن حضرت و کیفیت تأثیر وجود آن حضرت در حرکت تکاملی انسان مسأله امام زمان علیه السلام با سایر ائمه تفاوتی ندارد یعنی کیفیت نزول مقام مشیت و اراده پروردگار از نفس ولی خدا در عوالم و در تعینات محدوده خارجی

نسبت به تمام ائمه علیهم السلام یکسان است آن چه که از اسماء کلیه الهی و صفات کلیه الهی در این عالم ظهور پیدا می‌کند با تمام خصوصیات و با تمام فرقه‌هایی که دارد یک واسطه می‌خواهد که این اسماء کلی را در هر رتبه و در هر مرتبه‌ای اندازه‌گیری کند و طبق همان مقدار این اسم را در آن جا نازل کند الان این ظرف‌هایی که در مقابل ما هست این وسایلی که در مقابل ما هست هر کدام از اینها یک مقدار توان و قدرت برای قبول قوه برق و قوه الکتریسته دارند بسته به آن کیفیت دستگاه و میزان ثقلی که در آن هست چون دستگاهها میزان فرقه‌ها و وسایل مکانیکی که در آن دستگاه وجود دارد کمیت آن تعداد آن و کوچکی و بزرگی آن یک مقدار انرژی بر طبق همان می‌طلبد حالا اگر ما کمتر از آن مقداری که قدرت دارد که بتواند این دستگاه را به کار بیاندازد به او بدهیم طبعاً این دستگاه



نمی‌تواند حرکت کند یا کند خواهد بود و کیفیت مطلوب را نمی‌تواند ارائه بدهد یا بیش از آن مقدار برق به او بدهیم دستگاهی که من باب مثال فرض کنید که باید ۸ ولت برق قبول کند ما ۲۲۰ ولت به این دستگاه بدهیم از بین می‌رود می‌سوزد از حیز ارتفاع می‌افتد باید هر دستگاه یک کنترل داشته باشد که به او ترانس گفته می‌شود این ترانس می‌آید برق را طبق آن مقدار مصرف او و طبق خورند او را می‌آید به این دستگاه می‌دهد درست شد؟

وجود امام زمان علیه السلام حکم ترانس عالم وجود است. یعنی آن اسماء کلیه الهی مانند اسم علیم بی انتها اسم قدیر بی انتها اسم حی بی انتها اسم محیط بی انتها تمام این اسامی پروردگار که صفات پروردگار و خصوصیات ذات پروردگار است اگر اینها بخواهد خارج از محدوده سعه یک نفر بیاید اصلاً این توان ندارد توان ندارد خداوند برای هر کسی یک مقدار توان قرار داده از آن توان بخواهد خارج بشود اصلاً به طور کلی متلاشی می‌شود.

می‌گویند یک روز حضرت عیسی علی نبینا داشت از یک جایی می‌گذشت؛ دید یک مادری خیلی به این بچه‌اش دارد قربون و صدقه می‌رود؛ خیلی دارد اظهار محبت می‌کند؛ خیلی زیاد ... این آمد و گفت خدایا این خیلی دارد این کار را می‌کند و ... [در صورتی که اینقدر] ضرورت ندارد. حالا خود حضرت عیسی بچه نداشت که بخواهد این مسائل را ... خطاب آمد و گفت بسیار خب ما این را از او می‌گیریم؛ جمع می‌کنیم.

یک مرتبه دید این مادر بچه را رها کرد و گفت من این جا معطل توام؛ مگر من بیکارم که خود را به خاطر تو ... من کار و زندگی دارم ... بچه را ول کرد و رفت و بچه شروع کرد به گریه کردن و داد و بیداد کردن. گفت خدایا برگردان الان بچه می‌میرد خطاب آمد که ما آن اندازه [لازم] را تأمین می‌کنیم ما این محبت را در این مادر قرار می‌دهیم؛ ما این میزان را در این مادر می‌گذاریم ... این مقدار. تا بتواند مادر بچه را بزرگ کند اگر مادر محبت نداشت دیگر نیمه شب که بلند نمی‌شود با گریه این بچه که بلند نمی‌شود و خودش را به آب و آتش نمی‌زند و ناراحتی را که تحمل نمی‌کند التفات کردید؟ اینها همه برای این است که آن مقدار از اسم رحیم و آن مقدار از اسم رئوف و آن مقدار از اسم محبّ الان باید این مقدار بیاید و در این مادر قرار بگیرد تا این که مادر بتواند رشد بدهد؛ بتواند حرکت بدهد.

یک روز حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام از یک جایی داشت می‌گذشت وارد کوه طور داشت می‌شد یک نفر را دید گفت: موسی کجا داری می‌روی؟



گفت: دارم به کوه طور می‌روم. گفت: یک تقاضایی از خدا دارم. گفت: تقاضای تو چیست؟  
گفت: تقاضایم این است که از خدا بخواهی محبت خودش را در من زیاد کند.

حضرت موسی گفت: به صلاح تو نیست!

گفت: تو چه کار داری. داری به کوه طور می‌روی این را هم از خدا بخواه، این را هم از خدا

بخواه!

گفت: بسیار خب!

وقتی که حضرت موسی به کوه طور رفت و این حال را عرضه داشت خدا گفت: حالا که این

را می‌خواهد ما این را اضافه می‌کنیم برگرد ببین چه خبر شده!

حضرت موسی وقتی که از کوه طور برگشت آمد نگاه کرد به درختها دید یک چیزهای روی

درخت هست به این خارها نگاه کرد دید ذرات عدم هست روی این خاکها هست ... خطاب آمد: ما

یک مقدار محبت خود را به این دادیم متلاشی شد! و هر تکه آن الان روی خاک قرار گرفته التفات

کردید؟

البته این مطالبی را که عرض می‌کنم دارم پاسخ به آن سوال بعد را هم ضمناً می‌دهم.

یک روز مرحوم آقا می‌فرمودند که چند نفر آمدند خدمت امام حسین آمدند در زدند و

[گفتند] می‌خواهیم بیایم داخل ... حاجتی داریم.

بفرمایید ... اصحاب هستند به تعبیر خودشان از آن گردن کلفتها از آن پهلوانهایی که خلاصه

مثلاً انتخاب شده از میان همه افراد هستند که سرّ قابلیت برای شنیدن آن مطالب [خاص] را دارند.

خلاصه افراد عادی نبودند تا این که ...

(حضرت موسی وقتی به کوه طور می‌رفت از میان قوم **وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا**

**لِمِيقَاتِنَا**<sup>۱</sup> از میان افراد قوم ۷۰ نفر را انتخاب کردند هفتاد تایی که بتوانند نه این که بتوانند در مقابل

جذبات الهی دوام بیاورند بتوانند مطلب را بفهمند حالشان بهتر باشد. [کسانی که] عالمتر بودند، سعه

بیشتری داشتند، قدرت بیشتری داشتند که خلاصه بتوانند پا به پای موسی بیایند که آن اوضاع پیش آمد

**فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا**<sup>۲</sup> وقتی که خداوند تجلی کرد ... معنای تجلی

یعنی از آن اسماء کلیه الهیه خودش بر این صورت ملکوتی این کوه آمد و بر او زد از آن اسم علیم از

<sup>۱</sup> سوره اعراف، آیه ۱۵۵.

<sup>۲</sup> سوره اعراف، آیه ۱۴۳.



اسم حی از آن اسم قدیرش آمد زد او هم مانند سایر اینها یک صورت ملکوتی دارد یک سعه وجودی دارد، بر طبق آن سعه وجودی است که حیات دارد و پاینده است و یک مقداری باشد مثل این دستگاه دیگر ترانسش قدرت ندارد و می سوزاند وقتی یک برق قوی باشد می سوزاند این برقی که الان فرض کنید از یک نیروگاهی می گیرند؛ از یک سدّی می گیرند، این برق که همین طوری نیست؛ این برق چند هزار ولت قدرت دارد. دائما می آید در این شبکه ها و دائم از ولت آن کم می کنند تا وقتی که به این منازل ما می رسد به ۲۲۰ ولت می رسد.

ما یک وقتی رفته بودیم در یکی از همین نیروگاهها در اصفهان بود آن نیروگاه سدّ معروف ... وقتی که ایستاده بودیم آن توربینها که برق را تولید می کردند در حال چرخش بود یک پنجره در مقابل ما بود آن مسئول بود ... اگر آقا شما دست را از این پنجره بیرون کنید یک مرتبه تبدیل به ذغال خواهد شد! با این که ... تا سیم هایی که برق را از آن توربین می گیرند و منقلب می کنند نیم متر باقی است! ولی این قدر این طیف، طیف قوی است که ... انسان دستش را به این بگیرد ...

حالا این را می آورند در منزل و به ۲۲۰ ولت و ما باز به این نمی توانیم دست بزیم قوی است انسان را از بین می برد. می گویند اگر می خواهی دست به این برق بزنی باید تبدیل به ۸ ولت کنی ده ولت کنی تا این که نتواند در تو تأثیر بگذارد. التفات کردید؟!

حضرت موسی که افتاد و آن افراد همه مردند!! بعد حضرت موسی گفت: من برگردم به مردم چه جوابی بدهم؟ می گویند تو اینها را بردی کشتی، قرار بود اینها بیایند شهادت بدهند؛ بینه باشند از مطالبی که دیدند ... از مسائلی که شنیدند، اینها بیایند به ما بگویند تا این که اعتقاد به تو و معاد و رسالت و شریعت بیشتر بشود. تو رفتی ترتیب همه را دادی؛ کسی در این جا باقی نمانده، کسی نمانده ... چه کنیم؟!

دیگر خدا دلش به حال حضرت موسی سوخت و آمد و اینها را زنده کرد و دوباره زنده کرد که خلاصه نیایند بگویند که تو اینها را رفتی چه کردی؟

بله ... اینهایی که آمده بودند خدمت سیدالشهداء به قول مرحوم آقا می فرمودند از همانهایی بودند که حضرت موسی انتخاب کرده بودند از همانها بودند.

وقتی آمدند رو کردند امام حسین به آنها فرمودند: چه می خواهید از ما؟! یک نگاهی کرد به این و آن و گفتند خلاصه از آن چیزها و اسراری که میدانی و به کسی نمی گویی، می خواهیم بدانیم. امروز آمدیم و از این جا هم بیرون نمی رویم خلاصه از آن مطالبی که هر جایی پیدا نمی شود.





حضرت یک خنده به ایشان کرد و گفت نمی توانید. تحمل ندارید؛ قدرت ندارید. گفتند: نه! هیچ فایده ندارد.

حضرت دوباره فرمود: نمی توانید اینها را تحمل کنید نمی توانید!!  
گفتند: نه ...

بعد حضرت فرمود: حالا یک نفر شما را تست می کنیم، اگر دوام آوردید بقیه نفر بعد نفر بعد حالا اینها چه گشتند یکی را از میان خودشان پیدا کردند که به قول مرحوم حداد چکش خورش بهتر بود سعه او بیشتر بود حضرت فرمود بیا برویم کنار و رفتند در اتاق و وقتی برگشت دیدند دارد تلو تلو می خورد دیگر سرش دارد گیج می خورد اصلا نمی تواند با اینها حرف بزند.

حضرت فرمودند اگر می خواهید این بلا هم سر شما بیاید بفرمایید. گفتند: نه آقا ...! خلاصه اصلا در این جا ... [نمی شه قدم گذاشت].

البته مرحوم آقا می فرمودند نباید بترسد و باید برود هر جا باشد. وقتی شما رفتی در دامن امام حسین ترس یعنی چه؟ حالا تلو تلو هم بخوره؛ هر طوری هم می خواهد بشود بشود. ولی خب بهتر این است که علی کل حال انسان مسائل را به خود آنها بسپارد تا این که هر طوری که خودشان صلاح می دانند در همان مرتبه همان طور انجام بدهند.

التفات کردید؟! این نیروی معدل است نیروی معدل یعنی نیروی مدیر و نیرویی که حقیقتی که این اسماء کلیه الهی؛ این علم لایتناهی؛ این قدرت لایتناهی؛ این حیات لایتناهی را می آورد در تمام این عوالم وجود از لاهوت و جبروت و عالم ملکوت و علیا و سفلی و عالم ملائکه و عقل و جن و انس و حیوانات و اشجار و جمادات و نفوس قدسیه و نفوس متصله و ... که عالم اسرار و عالم ارواح و ثابت و ماده را تمام اینها را طبق آن ظرفیت و طبق همان مرتبه ای که قابلیت دارند و باید در همان مرتبه باشند این اسماء کلیه را می آورد در همه اینها تقسیم می کند این می شود نفس امام.

پس نفس امام علیه السلام عبارت است از آن نیروی معدل و ترانسی که می آید اسماء کلیه الهیه را بر طبق مصلحت و بر طبق استعداد هر ظرفی در آن ظرف قرار می دهد؛ درست شد؟ این می شود نیروی معدل که البته در این جا عالم تکلیف و عالم اختیار از این مسأله خارج نیست.

بنابراین نکته مهم در بینش انسان نسبت به مقام ولایت و امام علیه السلام رسیدن به این نکته است که هر قدمی که بخواهی برداری و هر عملی که بخواهیم انجام بدهیم حتی در تفکرات ما باید بدانیم که نفس آن عمل و نفس آن قدرت و نفس آن فعل و نفس آن ذکر نفس آن دعا نفس آن قرآن که



ما به او اشتغال داریم در همان حین اشتغال با این نیروی معدل الان دارد در وجود ما تحقق خارجی پیدامی کند امام علیه السلام این است.

هارون امام علیه السلام را در زندان می اندازد ولی نمی داند همین که الان در زندان است اگر نباشد او بر تخت سلطنت جا ندارد!

او نمی داند! اگر این شخصی که الان در زندان سندی بن شاهک است و به خیال خودش او را در غل کرده زنجیر به پای او بسته و نمی تواند از جایش حرکت کند او نفسی که الان دارد می کشد به اراده و اختیار این است این را نمی داند.

دست امام سجاد را می بندند غل جامعه می آورند به گردن و دست را به همین کیفیت می بندند به طوری که تا آخر عمر آثار این جراحت و این سفر از کربلا به شام بر پشت و بر بازوهای امام بود ولی این همین که دارد این را می بندد و همان یزید که الان دارد این کار را انجام می دهد نمی داند که همین جوان دست بسته با اراده اوست که الان در این تخت نشسته و دارد حکمرانی می کند!

یعنی موقعیت امام علیه السلام نسبت به عالم وجود دو موقیت ظاهر و باطن است در موقعیت ظاهر امام همین اس که ما می بینیم راه می رود حرکت می کند می خوابد غذا می خورد این همین است اگر زخمی بر او وارد شود تأثیر می گذارد شمشیر بر او اثر می گذارد همان طوری که بر دیگران اثر می کند ممکن است او مریض بشود همان طوری که دیگران مریض می شوند دارو در او اثر می گذارد همان طوری که در سایر افراد اثر می گذارد از نقطه نظر ظاهر امام علیه السلام مثل سایر افراد است امام را می گیرند در زندان می اندازند. امام را می گیرند می کشند. اسب را از روی بدن او رد می کنند و بدن او را دستخوش تمام ناملازمات قرار می دهند. همین طور که اگر بخواهند سایر افراد را به همین وضع مبتلا کنند، آنها هم همین طور هستند. این جنبه ظاهر است ولی جنبه باطن امام جنبه واسطه و وسیله بودن است. یعنی اگر امام علیه السلام نباشد و آن روح ولایت وجود نداشته باشد به این نحو اثری از تعینات خارجی و اثری از حوادث و پدیده های خارجی در هیچ مرتبه ای از مراتب عالم وجود، وجود ندارد. یعنی اگر روح ولایت رسول خدا نباشد اصلاً جبرئیلی نیست تا برای پیامبر وحی بیاورد؛ میکائیلی نیست تا این که حیات بدهد؛ عزرائیلی نیست اصلاً تا این که اصلاً قبض روح کند. ملائکه واسطه های تفیذ مشیت و اراده خدا در عالم وجود هستند که این واسطه ها باز به واسطه نفس امام علیه السلام دارای این قدرت و دارای این اختیار و دارای این تکلیف هستند.

پس امام زمان علیه السلام وجود او از نقطه نظر ظاهر با سایر ائمه تفاوتی نمی کند. حضرت



می خوابد بلند می شود نماز می خواند غذا می خورد حرکت می کند تمام کارهایی که ائمه انجام می دهند امام علیه السلام انجام می دهد، به عنوانی که یک فردی که زنده است و نفس او تعلق به این عالم دارد و برای بقا احتیاج به اموری دارد که همه افراد و همه پدران خودش به این امور اشتغال دارند.

امام زمان غذا می خورد همان طور که دیگران می خوردند استراحت می کند مثل بقیه منتهی خب از انظار پنهان است ولی نکته مهم در وجود مبارک امام زمان علیه السلام او این است و ما از این نکته غافل بودیم و هستیم آن نکته این است که وجود امام زمان علیه السلام به معنای تنفیذ امور در همه عوالم است ما می رویم کار انجام می دهیم بعد می گوئیم ما کار کردیم می رویم به یک مسأله دسترسی پیدا کردیم می گوئیم قدرت ما بود همّت ما بود چه و چه بود می رویم یک جا فتح می کنیم می گوئیم ما رفتیم فتح کردیم ما رفتیم اما وقتی که ما به یک مطلوبی نرسیدیم می گوئیم خدا نخواست چرا اگر قرار بر این است که مسائل را به خدا نسبت بدهیم چرا هر دو را ندهیم چرا اراده و مشیت او را در اعمال نبینیم تمام آن چه که در عالم اتفاق می افتد زیر نظر امام علیه السلام است بنابراین مسأله مهم در حرکت یک سالک آیا رسیدن به همین بدن امام زمان است خب این بدن امام زمان خب مثل سایر بدنها است تفاوتی ندارد تفاوت فیزیکی ندارد یعنی گلبولهای قرمز امام زمان بیشتر از سایر افراد است گلبولهای سفید او بیشتر است یا کمتر است فرض کنید که از نقطه ظاهر و بدن حضرت [بدن] خیلی قویتر دارد؟ نه. حضرت یک بدن معتدل و مستوی القامه دارد مثل سایر افراد. این رسیدن رسیدن به ظاهر است و رسیدن به ظاهر خب ظاهر است ظاهر یعنی انسان تلاش کند و یک عمر مجاهده کند تا این که امام زمان را ببیند بسیار خب دید تمام شد؟ خب از حضرت چه باید بخواهد؟ باید تقاضا کند آن تقاضا چیست؟ سعادت است. خب حضرت همین الان هم می شنود بدون این که حضرت را ببینیم می توانیم این تقاضا را از حضرت بکنیم سعادت دنیا و آخرت، عافیت دنیا و آخرت، رسیدن به معرفت آن حضرت، آن چیزی است که بدون دیدن هم محیا می شود.

راهی را که بسیاری برای کمال مطرح می کنند و او را در رؤیت ظاهری امام علیه السلام می بینند این راه اشتغال به نفس است. راه التذاذ نفس است. راه، راه توقف است. راه، راه سرگرمی نفس است به مسائل ظاهری.

در مکتب بزرگان و در مکتب اهل عرفان راه رسیدن به ولایت امام زمان است. یک نفر از مرحوم آقا سوال کرده بود آقا ارتباط شما با امام زمان چگونه است؟ ایشان فرمودند: مثل ارتباط من با

افرادی که در طبقه زیر وجود دارند ایشان در طبقه بالا بودند زمانی که در تهران بودند چطور من در طبقه

بالا هستم و دارم با شما صحبت می‌کنم نسبت به طبقه زیر و افرادی که در زیر هستند اشراف دارم امام زمان با من این طور اشراف دارد و به این کیفیت است ایشان هم که دروغ نمی‌گفتند درست شد؟ حالا این بهتر است که انسان تمام وجود خود را در تحت تصرف و در تحت ولایت و اشراف امام علیه السلام ببیند یا این که ماهی یک مرتبه فرض کنید که برود امام زمان را ببیند؟ بودند افرادی، بودند که زحمت می‌کشیدند، وردهایی داشتند، اربعین‌هایی داشتند کارهایی می‌کردند بعد از دو ماه، سه ماه، چهار ماه، یک فرصت پنج دقیقه، دیدن در یک خیابان در یک جا به ایشان داده می‌شد و امام را می‌دیدند.

خب این همه زحمت کشیدی امام زمان را دیدی بسیار خب از این دفعه هم تا آن دفعه هم که قیافه امام زمان تغییر نکرده بگوییم حالا یک دفعه سیاه بود بعد سفید شد بعد قرمز شد و سبز نه! حضرت همیشه یک رنگ بوده و همه حضرت را به یک کیفیت بوده [مشاهده کردند]. این که الان در این مرتبه دوم شما [حضرت را] می‌بینید چقدر بر معارف اضافه کرد؟ هیچ! فقط دلت را خوش کردی که آمدی و امام را دیدی همین! غیر از این که چیز دیگری نبود. خدا را بهتر شناختی؟ نسبت به خدا معرفت بیشتری پیدا کردی؟ معرفت اسماء الهیه در دل تو بیشتر شد؟ کدام...؟ نه!

همین قدر دلت خوش شد که امام را دیدی. خب بسیار خب همین مقدار، بیش از این مقدار سهم ندارد. حالا به جای این که نیت تو و هدف تو رسیدن به هدف ظاهری امام علیه السلام باشد، نیت و هدف را در این قرار بده که امام را در وجود خود پیاده کنی. کاری کنی که همیشه خود را در خدمت امام ببینی. نیت را برای رسیدن به ولایت امام علیه السلام قرار بدهی چه ببینی چه نبینی؛ چه حضرت را مشاهده کنی یا نکنی. آن گاه است که هر روز که بر انسان که می‌گذرد یک پرده جدیدی می‌آید یک معرفت جدیدی پیدا می‌شود. یک حقیقت جدیدی برای انسان از وجود آن حضرت تجلی می‌کند. وجود آن حضرت را دیگر وجود سعی می‌بینید وجود .... می‌بیند و یک قیافه خاص نمی‌بیند. یک وجودی را می‌بیند که از ذره ذره عالم وجود گرفته تا تمام مراتب قرب و عالم مجرد این وجود سعی منتشر است و پراکنده است و همه را در حوزه نفس ولایی خود محو کرده و هضم کرده است و همه را در هر مرتبه به آن چه را که صالح برای آن مرتبه است در آن مرتبه قرار می‌دهد.

این وجود وجودی است که شناخت این وجود مساوی است با شناخت وجود پروردگار یعنی انسان به مرتبه ولایت برسد. آن ولایت عبارت است از حقیقت توحید. منتهی حقیقت توحید در مراتب اسماء و صفات.





به عبارت دیگر می‌توان گفت ولایت یعنی توحید در مقام جمع و توحید ذات مرتبه‌ای است بالاتر از مرتبه ولایت و ولایت هم خودش اسمی است از اسماء کلیه پروردگار که از اسماء مناسب و ذاتیات منتزعه از آن ذات پروردگار است روی این جهت شناخت امام علیه السلام باید به شناخت حقیقت او باشد.

مرحوم آقای حداد به من فرمودند ... وقتی من از ایشان سوال کردم که آیا من می‌توانم به حضور حضرت برسم؟ وقتی که سنم حدود هفده سال تقریباً حدود هفده سال من سن داشتم ایشان فرمودند: بله می‌توانی به خدمت حضرت برسی گفتم دستوراتش چیست؟

ایشان یک مطلبی را به من فرمودند و بعد فرمودند که بیست روز اگر این را انجام بدهی خدمت حضرت می‌رسی! و بعد به من فرمودند: منظور، دیدن واقعیت آن حضرت و رسیدن به ذات واقعیت آن حضرت است، این منظور است. دیدن ظاهر خب بالاخره دیدن امام است آن مطلوب است نمی‌خواهم بگویم که ... ولی آن دیدن واقع و رسیدن به واقع، آن مطلوب است.

وقتی دیدم این طور است ما هم دیگر آن را انجام ندادیم تا به حال هم انجام ندادیم. گفتیم اگر لایق باشیم خود امام هم باید لیاقت را بدهد و خودشان هم باید توفیق بدهد و اگر لایق نباشیم چرا وقت امام علیه السلام را بگیریم یابن رسول الله ما می‌خواهیم با شما صحبت کنیم خب می‌گوید تو که لایق من نیستی چرا وقت مرا می‌گیری تو که لیاقت نداری بگذار ما برویم به کارمان برسیم آیا تو خودت را قابل کردی یا نکردی؟ آیا تو خودت را لایق برای حضور ما کردی یا نکردی؟ اگر الان من ظهور کنم در این شب، شب یکشنبه من بخواهم ظهور کنم ... آیا تو قابلیت این را که هر چه بگویم پذیری داری یا نداری؟ بسیار خب همین الان خودمان را محک می‌زنیم همین الان حضرت در این جا حضور دارد قطعاً ... حتی اگر به صورت ظاهر هم برای ما متمثل بشود هر چه واقعا امام علیه السلام بگوید ما می‌پذیریم؟ یکخورده به خودمان مراجعه کنیم. هر چه می‌خواهد بگوید مشکل است. درست شد؟! انتظار فرج یعنی امشب شب یکشنبه خودمان را درست کنیم. این معنا معنای انتظار فرج است.

این توجیه که می‌کنند انتظار فرج یعنی انسان بنشیند تا یک روزی که این دنیا پر از عدل و داد بشود ... می‌خواهد بشود یا نشود. درست شد؟ می‌خواهد بشود یا نشود، برای من چه فایده دارد؟ اگر من در زمان ظهور امام علیه السلام آن موقع را ادراک نکنم حضرت بعد از این که من از دنیا رفتم فردای آن ظهور کند به چه درد من می‌خورد؟ برای آنهایی که خب در این جا هستند مفید است. برای آنهایی که زیارت آن حضرت را می‌کنند بسیار مفید است. اما اگر من بخواهم از این دنیا بروم اول کاری



می کنند نکیر و منکر حساب و کتاب و دفتر و دستک و این جا چه کردی؟ ...  
می خواهم بگویم من به انتظار ظهور آقا امام زمان نشستم خب بی خود نشستی ... بی خود نشستی. چه کسی به تو گفت بنشین؟ لذا مسأله انتظار یعنی مسأله آمادگی. چه کسی منتظر است؟  
شما یک مهمان دعوت می کنید در منزلتان، یک مهمان محترمی دعوت می کنید؛ یک بزرگی را دعوت می کنید کی به شما می گویند شما منتظر این مهمان هستی؟ آن وقتی که بلند شوی بروی در آشپزخانه کار کنی، وقتی که بلند شوی بروی پشت بام ... وقتی که لباس پوشیدی ... منزل را آماده کردی در منزل را باز گذاشتی ... خودت هم کنار در حیاط ایستادی؛ این را می گویند منتظر و آمادگی ... درست شد؟ این آمادگی علامت اشتیاق و علامت رسیدن به آن بزرگ است. نه این که انسان برود هر کاری می خواهد انجام بدهد و بگوید ما انتظار ظهور داریم و انتظار ظهور هم خودش ثواب دارد نه این طور نیست!

انتظار ظهور امام علیه السلام به این معنا است که ما هر لحظه همین الان ... همین الان ما می رویم به سمت تلویزیون پیچ را می خواهیم باز کنیم فیلم تماشا کنیم امام زمان می آید میچ ما را می گیرد من به شما گفتم بروید فیلم ببینید؟ حالا متوجه شدید ما منتظر نیستیم! بعضا ... این یکی را شما اغماض کنید!! حضرت می گوید نه نشد! نشد دیگر! قرار شد اگر من شب یکشنبه بگویم و هر چه بگویم گوش می دهی؟ می گویی چشم. حالا می گویی تو یک نیم ساعتی که هنوز شوهرمان منزل نیامده هنوز بچه ها از مدرسه نیامدند ببینیم فرض کنید که این برنامه چه دارد ببینیم تا می خواهیم می رویم ببینیم همان جا باید یادمان باشد که به امام زمان قول دادیم. التفات کردید؟

این جا است که می گویند مراقبه، مراقبه!

یعنی یک سالک هر عملی را که می خواهد انجام بدهد مواظب باشد پیچ را دارد کجا می پیچاند این حرفی را که دارد می زند این حرف برای چه دارد می زند این اقدامی که می کند، دارد خودش را گول می زند یا سر امام زمان را دارد کلاه می گذارد؟ وقتی که یک مطلب گفته می شود باید به آن مطلب عمل بشود. حالا می آییم می پیچانیم یک خورده این طرف و آن طرف کنیم که یک راهی پیدا کنیم که از آن طرف در برویم که نه حرف آقا را زمین بگذاریم و نه این طرف هم ...! همین است نتیجه همین است مسأله همین است. همان جا حضرت می آید جلو، همان جا، همان جا می آید انسان را نگه دارد. حضرت بگوید خودت را از پشت بام بیانداز پایین ... حضرت نمی زند حضرت می گوید بیا از شوهرت طلاق بگیر؟! هیچ وقت حضرت همچنین حرفی نمی زند، من این حرفها را از طرف

حضرت به شما می گویم



هیچی ... حضرت می‌گوید بلندشو برو سر بچه ات را ببر!؟ از این حرفها نمی‌زند ...  
می‌گوید بیچ موسیقی را باز نکن. چرا باز کردی؟ چرا باز کردی؟ ... که به ذهن تو می‌خورد و تو را  
مشوش می‌کند چرا گوش میدهی؟

شخصی که می‌آید فتنه انگیزی می‌کند چرا پای حرف او می‌نشینی؟ وقتی که شوهر نسبت به  
این قضیه راضی نیست چرا می‌روی انجام می‌دهی رضایت شوهر مقدم است. این امر حضرت است.  
برای شوهر هم یک تکلیف دیگر دارد ... خیال نکنید [برای مرد تکلیفی نیست!]، برای زن  
یک تکلیفی دارد امام زمان برای مرد یک تکلیفی دارد هر کدام اینها باید انجام بدهند. من در جلسه  
پری‌روز در جلسه مخدرات قم نمی‌دانم به دست شما رسید یا نه این مطلب را عرض کردم راجع به  
این که انسان نباید در کارهایی که انجام میدهد خودش را گول بزند. باید ببیند خواست خدا چیست نه  
این که غرض نفسانی چیست. خواست خدا را باید مدنظر قرار بدهد. حالا نفس می‌آید می‌پيچاند، این  
طرف می‌کند، آن طرف می‌کند.

بعد این قضیه را نقل کردم گفتم: من سراغ ندارم کسی مثل مرحوم پدر ما یعنی ندیدم این  
قدر کسی برای رفتن به مکه و مخصوصا برای انجام حج واجب کسی این قدر اشتیاق داشته باشد!  
ایشان عمره نرفتند شش مرتبه یا هفت مرتبه [حج] مشرف شدند من سراغ ندارم ... ایشان می‌گفتند  
اگر من [می‌خواستم] می‌توانستم هر سال می‌رفتم و کم دیده شد که کسی راجع به حج و اعمال و اینها  
پیش ایشان صحبت کند و اشک ایشان نیاید، همین طور اشک ایشان [جاری می‌شد] انگار خودشان را  
در این اعمال حاضر می‌دیدند در آن هوا حاضر می‌دیدند در عرفات حاضر می‌دیدند و آن چه را که  
ایشان درک می‌کردند کجا ذهن ما می‌رسد! شش بار هم موفق شدند. یک سال در همان اواخر زمان  
شاه بود ایشان را یکی از دوستانشان برای همین حج دعوت کرده بود بعد از آن سفری که به اتفاق ایشان  
ماه مه مشرف شده بودیم دعوت کرده بود برای حج و مدتها بود سالها بود ایشان مشرف نشده بود. در  
همین هنگام والده ما ایشان می‌خواهد فارغ بشود همین همشیره آخر ما یعنی حامل بود و متأسفانه با  
اشکالاتی مواجه می‌شود و می‌گویند که باید ... قرار بگیرد و به تعبیری بالاخره منجر به عمل می‌شود.  
و چند روزی هم در بیمارستان بودند یک روز ما که در قم بودیم به اتفاق مرحوم آقا آمدیم در بیمارستان؛  
همین بیمارستان خیابان آزادی نزدیک خیابان آذربایجان بود بله خیلی وقت پیش پیر شدیم دیگر بله آن  
جا بود یعنی آن دکتر خاص ایشان که از منتسبین به ما است در آن جا بود ما رفتیم آن جا و قرار بود  
برای فردا مرخص کنند و بیایند در منزل در همین حین دیگر قرار بود کاروانها حرکت کنند و راه بیافتند

و برونند در





حدود دو یا سه روز بعد یا چهار روز بعد طبعاً والده ما به منزل منتقل شده بود وقتی که از بیمارستان برمی‌گشتیم منزل در راه من به آقا گفتم این قضیه حج شما چه می‌شود؟ شما اگر می‌خواهید حج را بروید ما می‌آییم قم از تهران می‌آییم قم هستیم پیش والده و مشکلی نداریم چون با اوقات تعطیلی هم زیاد برخورد می‌کنیم و هستیم و رفقا هم می‌آمدند در منزل هر وقت ایشان مسافرت می‌رفتند رفقا می‌آمدند در منزل می‌ماندند تا مدتی که ایشان برمی‌گشتند سفر کربلا می‌رفتند سفر مکه می‌رفتند دوستان می‌آمدند شب را هم می‌ماندند ایشان یک فکری کردند به من گفتند آقای آقا سید محسن این چه حجی است که من بروم در حالی که یک بنده از بندگان خدا عیال انسان به شوهرش نیاز داشته باشد؟ التفات کردید؟! و حج را نرفتند در حالی که خب این عمل سزارین بود انجام شد و بعد هم ایشان منتقل به منزل شدند التفات کردید؟ حالا این حج حجی است که اگر ایشان می‌رفتند بیشتر مورد رضای خدا بود یا حالا که نرفتند؟ ببینید مسأله چقدر دقیق است. حالا شیطان می‌آید و همین حج را برای انسان به یک صورت موجه جلوه می‌دهد با وجود ارتکاب عمل حرام یعنی انسان یک عمل حرامی انجام می‌دهد ولی نفسش می‌آید او را کنار می‌زند پس می‌زند نه آن جا مهم است تبلیغ می‌کنی مسأله می‌گویی به عنوان روحانی کاروان بالاخره عنصر مفیدی هستیم برای افراد شبهاتی هست ما هم باری را برداریم مگر شریعت مانده که فقط جنابعالی بار را بردارید؟! هان شما داری حجی انجام می‌دهی که هر قدمش را برای تو یک معصیت دارند می‌نویسند در هر قدم دارند برای تو معصیت می‌نویسند تو داری عیالت را من مورد دیگری را دارم می‌گویم عیالی که تازه از بیمارستان آمده در منزل و به بدترین وجه الان در منزل هست داری این را رها می‌کنی که چی بروی به سوال حجّاج پردازی! کی را داری گول می‌زنی خدا را؟ شاید به من طهرانی بیایی بگویی که برای این ... برای این ... می‌روی انجام بدهی من هم گول می‌خورم و می‌گویم خیر است إن شاء الله. آن ملائکه روی دوش نشستند آنها دارند به ریشت می‌خندند آنها را که دیگر نمی‌توانی گول بزنی آنها دلت را در می‌آورند جلویت نشان می‌دهند می‌گویند این سیاه است این دل سیاه مگه نمی‌تواند برود کجا می‌خواهی بروی؟ بله این جا است که تکلیف خیلی دقیق می‌شود خیلی مسأله، مسأله مهم می‌شود. و انسان دیگر دستش هر جا نمی‌تواند برود، پایش هر جا نمی‌تواند برود، فکرش هر جا نمی‌تواند برود، چرا قرار شد که حالت، حالت انتظار باشد. حالت انتظار تا بخواهد برود یکدفعه یک ندا می‌آید که تو قول دادی مگر قول ندادی؟ می‌گویم حالا إن شاء الله حالا بعد تمام شد مورد دوم باختیم مورد سوم باختیم بعد آقا چرا حال ما این طور است نامه بنویس که چرا حال ما این طور است چرا پیشرفت نمی‌کنیم چرا چی نداریم؟ چرا چی نداریم؟

این حرفهائی که عرض



می‌کنم از طرف خودم نمی‌گویم مرحوم آقا این مطالب را می‌فرمودند، این مطالب را می‌گفتند. درست؟

این امام زمان علیه السلام است، پس امام علیه السلام حقیقت زنده‌ای است در تک تک سلولهای وجودی ما در تک تک سلولهای مغز ما و در نفس ما و در سر ما و در روح ما، در مثال ما، در ملکوت ما، در تمام شراشر وجود تک تک ما آن حقیقت زنده، همیشه زنده است؛ هیچ وقت خواب ندارد، هیچ وقت چرت ندارد. خیال نکنید این امام زمان خوابیده، ما خوابیدیم خیال نکنید... او خواب هم باشد بیدار است. خواب هم باشد بیدار است. خیال نکنیم حالا ما این را انجام دادیم این قدر خلاقیتی وجود دارند حضرت دارد به آنها می‌پردازد إن شاء الله ما را ندیده نه همان موقع که داریم این خیال را می‌کنیم دارد به ما می‌خندد. همان موقع. بله.

پس خیال نکنید... مقام ولایت عبارت است از حیات کلی در همه حیاتهای جزئی. عبارت است از آن علم کلی در همه علوم جزئی. عبارت است از قدرت کلی در همه آن قدرتهای جزئی. این می‌شود مقام ولایت.

حالا رسیدن به این مقام ولایت، این رسیدن رسیدن به یک همچین حقیقتی ارزش ندارد؟! انسان به این نقطه برسد که این را بفهمد.

نه این که کتابی بفهمد مثل ما... کتابی می‌دانیم می‌خوانیم بعد می‌آییم برای شما می‌گوییم، نه! روحش و نفس او را اصلا در این جایگاه قرار بدهیم. همین طور که مرحوم آقا می‌فرمودند: احساس من نسبت به امام علیه السلام مثل احساس این بچه‌هایی است که طبقه پایین هستند نسبت به من... و چطور من بر اینها اشراف دارم؟ همین طور امام علیه السلام هم [بر من] اشراف دارد. این با آن که ما می‌بینیم یکی است؟ خیلی تفاوت دارد... این مسأله مربوط به امام علیه السلام [بود که بیان شد].

خب خیال می‌کنم در لابه لای این مطالب جواب سوال از این مسأله را داده باشم که چرا حالت سردی برای ما پیدا می‌شود؟ و چرا در بعضی از اوقات میل نداریم، نمی‌توانیم بلند شویم، نمی‌توانیم کاری انجام بدهیم؟ خب این طبعاً خیال می‌کنم با توجه به این قضیه پاسخ این قضیه داده شد که ادراک واقعی مسأله نمی‌گذارد انسان آرام بگیرد؛ نمی‌گذارد انسان دست روی دست بگذارد، نمی‌گذارد دیگر انسان هر کاری که می‌خواهد انجام بدهد، با هر که می‌خواهد حرف بزند. چون وقتی که شما یک مطلب را ادراک کردی دیگر معنا ندارد کوتاهی کنی. می‌شود کوتاهی کنی؟ نمی‌شود کوتاهی کنی.

وقتی ببینی یک مسأله خطیر است دیگر نمی توانی کوتاهی کنی . وقتی ببینی بچه شما بچه کوچک تب دار است دو درجه تب دارد سه درجه تب دارد الان باید به طبیب برسانی . همین الان در

می‌زنند یک مهمان می‌آید منزل خیل خب این کنار باشد هر وقت این مهمان رفت دو یا سه ساعت بعد نه به مهمان می‌گویی می‌خواهی برو، می‌خواهی بنشین، من این را می‌خواهم ببرم دکتر. می‌گویی یا نمی‌گویی؟! چرا راجع به این مسائل نمی‌گویی؟ چرا ما این اهتمام را نسبت به چیزهای دیگر نداریم؟ چرا وقتی که یک موردی پیدا می‌شود که قطعاً بر خلاف امام زمان است نمی‌گوییم امام زمان ناراحت می‌شود؟ می‌گوییم خواهران ناراحت می‌شود حالا اگر این کار را انجام ندهیم فامیل از ما دلخور می‌شوند... به جهنم که دلخور می‌شوند. اگر این کار را نگوئیم فامیل از ما دلخور می‌شوند! به فامیل بگوئید اگر انجام دهیم امام از ما دلخور می‌شود. هان! اینها مهم است. پس معلوم است ما امام زمان را قبول نداریم؛ دست کم می‌گیریم.

یک معلم داشتیم گاهگاهی خب ما درس را مطالعه می‌کردیم البته نمی‌رفتیم وقتی می‌رفتیم می‌گفتیم کار داشتیم نشد که بیایم و مدام ما را نصیحت می‌کرد البته حرفش در همان دوران طفولیت و اینها... [بود] می‌گفت: همیشه به کار بگوئید من درس دارم نه این که به درس بگوئید من کار دارم! چرا؟

ما امام زمان را اگر حی بدانیم مشرف بدانیم بر همه امور و از آن طرف بدبختی بیچارگی خودمان نواقص خودمان را اینها را مدّ نظر بیاوریم این عمر کوتاه این همه حوادث این همه جریانات این همه از فردای خودمان خبر نداریم چرا ما می‌آییم و مسائل دیگر را غلبه می‌دهیم غلبه چیست؟ خسران و خودباختگی.

[مباحث] من هم اینها بود که مطرح کردم و خب ما امروز تقریباً خلف کردیم و این خلف هم در اختیار ما نبود و عذرخواهی می‌کنیم از خدمت دوستان که این جوری خدمت شما رسیدیم إن شاء الله سعی می‌کنیم تخلف نکنیم گرچه خودمان دیروز روز جمعه راجع به وفای عهد خیلی صحبت کردیم و امروز آمدیم خلافتش را انجام دادیم... ولی مسأله در اختیار ما نبوده.

إن شاء الله در مجلس بعد دو ساعت قرار می‌دهیم که إن شاء الله بتوانیم به سوالات خیلی صریح آن مطالبی که هست بسیار پاسخ داده بشود. مطلبی که فرمودند و در بسیاری از این مکتوبها نوشته شده بود او این بود که چکار کنیم که سریعتر راه را برویم این مسأله البته انسان باید داعی داشته باشد برای این که هر چه زودتر خودش را به مطلوب برساند و از این وقفه علیم و نذیر بدون جایگزین بتواند استفاده خود را نسبت به این بکند ولی بهتر از این، این است که امور را به خدا تفویض کنیم، این یک مرتبه بالاتر و بهتر است. خدایا می‌خواهی زود برسانی برسان. می‌خواهی دیر برسانی برسان. ما

بندگان تو



هستیم آن چه را که در اختیار داریم و آن چه را که در تحت سعه و قدرت خود می‌بینیم انجام  
بدهیم اما این که الان برسیم یا بعد می‌رسیم این یک مسأله‌ای است که به اراده او مربوط است:  
گرچه وصالش نه به کوشش دهند \*\*\* هر قدر ای دل که توانی بکوش  
انسان باید نسبت به این قضیه هم توجه داشته باشد.  
امیدواریم که خداوند توفیق بیش و بصیرت نسبت به راه را، به ما عنایت کند و بعد توفیق  
عمل و تطبیق زندگی و شرایش زندگی بر اساس این بصیرت و بیش.  
[اللهم صل علی محمد و آل محمد]